

مفهوم محبت از دیدگاه حضرت عبدالبهاء

ناصر نیلی

هوالمحبوب

مفهوم و مصداق محبت را می‌توان در اندیشه حضرت عبدالبهاء (از جنبه نظری) و در گفتار و خطابات محبت‌آمیز آن حضرت و آن چه که در رفتار و کردار حضرتشان در عرصه عمل و حیات عنصری ایشان نمودار گردیده، جستجو نمود. یعنی به طور خلاصه در سه عرصه اندیشه، گفتار و کردار.

تحقیق در باره مفهوم محبت در سه عرصه یاد شده، بی‌تردید بالاترین جایگاه را در تحقیقات بهائی دارد؛ چرا که از طرفی محبت، بنیادی‌ترین مفهوم عالم وجود و اساسی‌ترین نیاز هستی و علت آفرینش و غایت آن است و از طرف دیگر این مفهوم را در وجودی جستجو می‌کنیم که خود مثل اعلامی امر بهائی و یا به عبارت دیگر مثل اعلامی محبت است، زیرا وقتی که بنا بر آن چه که در آثار الهی ذکر شده، خدا «محبت» است، مظهر او یعنی شمس بهاء هم «محبت» است و آن‌گاه آینه تمام‌نمای مقابل شمس حقیقت یعنی حضرت عبدالبهاء هم تماماً تجلی محبت حق در این جهان ناسوتی است.

بی تردید تحقیق و بررسی در باره مفهوم محبت و مصادیق آن در همه این سه عرصه در این مقاله مختصر میسر نمی باشد، لذا در این جا تنها در باره مفهوم محبت از دیدگاه حضرت عبدالبهاء و از جنبه نظری مطالبی تقدیم خواهد شد. دیدگاهی که در آثار پر شمار آن حضرت تجلی نموده و در این مقاله مختصر تنها به چند اثر از این آثار مبارکه اشاره خواهد شد.

چنان چه می دانیم، محبت جنبه های اسرارآمیز و رازگونه فراوانی دارد و یار پنهان و شاهد چهره پوشیده ایست که می خواهد رخ بگشاید و از سوی دیگر وجود مقدسی که می خواهیم این حقیقت را از دیدگاه و در اندیشه او جستجو کنیم خود «سرالله» است و در بر دارنده اسرار محبت الله. بنا بر این، وقتی که از دیدگاه حضرت عبدالبهاء در باره محبت سخن می گوئیم، گویی از وجود اسرارآمیزی حکایت می کنیم که به خود می نگرد و راز خود را می گوید. پی بردن به ژرفای چنین اندیشه و نظرگاهی، بس دشوار است. اما از آن جا که آن حضرت مثل اعلا و مظهر محبت در این جهان است، راهی نداریم جز آن که این مفهوم را در وجود و در اندیشه او جستجو نماییم و در این مسیر دشوار و در این راه پر رمز و راز، امید به محبت او داریم، محبتی که به تعبیر خود آن حضرت نور هدایت است و در دل این سرزمین اسرار ما را راه می برد.

مفهوم محبت، در لغت و در کلام عرفان

محبت که واژه اصلی عنوان این مقاله است، کلمه ایست عربی از ریشه حُبّ به معنی مهر و دوستی و مصدر میمی آن به معنای مهر ورزیدن است و زیادی محبت را در لغت، عشق نامیده اند. در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء هر دو لغت محبت و

عشق به کار رفته‌اند و چنان که خواهیم دید، در همه جا آن حضرت فرط محبت و یا نهایت آن را در دیدگاه پر مهر خود مد نظر داشته‌اند.

در باره مفهوم محبت اهل عرفان و حکمت سخن بسیار گفته‌اند و مطالب فراوان نوشته‌اند که بحث در باره آنان خارج از حوصله این مقاله است، اما از آن جایی که به نظر می‌رسد آن چه را که حضرت عبدالبهاء در این باره بیان فرموده‌اند بیشتر بر بستر فرهنگی عرفان اسلامی بوده است و اصطلاحات آن را در آثار خود بسیار به کار برده‌اند، لذا برای ورود به بحث اصلی بی‌مناسبت نیست که در این مقدمه مختصری در باره آن چه که در باره مفهوم محبت در اصطلاحات عرفانی اسلامی یاد شده، ذکر شود و اشاره‌ای به آراء ایشان گردد. ضمن این که می‌دانیم این عرفان از عرفان یهودی و مسیحی نیز متأثر بوده است.

در فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی^(۱) در باره این مفهوم و مفاهیم در ارتباط با آن چنین نوشته شده: «حب، دوستی و محبت است، حب مفرط را عشق گویند.» ذوالنون مصری در مرتبه حب بود که در باره‌اش گفته‌اند:

«هذا حبيب الله مات في حب الله فهو قتيل الله» (اصل ۳۱) که در این جا حبيب که صفت مبالغه است، حکایت از فرط محبت یعنی عشق دارد و قتيل نیز به همین مناسبت به معنی فدا شده و فنا گشته در سبیل الهی است.»

مطلب دیگری که در باره حب گفته شده آن است که: «حب، گاه ممدوح و گاه مذموم است بر حسب محبوب، حب جاه و مال و مقام ظاهری مذموم است که گفته‌اند: «حب الدنيا رأس كل خطيئة» (ص ۳) در این جا مفهوم حب در ارتباط با مفهوم دیگری بیان می‌گردد و آن خیر است و یا شر، که عدم آن است. اما از آن جا که شر حقیقی ندارد و وجود آن عدمی است، لذا حب حقیقی متوجه به خیر است.

مفهوم دیگری که به عقیده عرفا نه تنها محبت با آن ارتباطی الزامی دارد بلکه آن را موجد محبت می‌دانند زیبایی و جمال است و در این باره گفته‌اند: «حقیقت محبت عبارت است از میل جمیل حقیقی به جمال مطلق جمعاً و تفصیلاً»^(۲) چه انجذاب هر فصلی به اصل خود و انس هر انسی با جنس خود تواند بود. در اخبار نبوی وارد است که: «ان الله جمیل و یحب الجمال» و اسم جمیل مطلقاً جز حضرت جلیل را عزّ شأنه سزاوار نیست. پس جمیل به حقیقت یکی بیش نبوده «وحده لا شریک له» و هر حسن و جمالی که بر صفحات وجود افراد و اشخاص و مراتب اکوان و مجالی امکان ظهور می‌کنند همه عکوس انوار جمال آن حضرت است که در مجالی و مظاهر استعدادات ظاهر می‌شوند و در مرایای قابلیت و خصوصیات قوایل منعکس می‌گردد. (ص ۷۰۴ همان منبع)

خلاصه نظریه عرفا در این باره آن است که جمیل حقیقی خداست و او با جمال خویش نرد عشق باخت و آنچه که زیبایی و عشق در عالم تفصیل یعنی در عالم خلقت و کثرت است همه روگرفتی و عکسی و تصویری از آن جمال ازلی و عشق و محبت الهی هستند که هر یک از اشیا به قدر رتبه و استعداد خود از آن جمال و از آن محبت بهره‌ای می‌برند.

مطلب دیگری که عرفا در باره محبت گفته‌اند آن است که محبت با ذات و حقیقت سر و کار دارد و نه با عرض و مجاز و از ایشان نقل شده است که: «محبت اصلیه، محبت ذات است به ذات، نه به اعتبار امری زاید بر ذات؛ زیرا که ذات است که منبع تمام محبت‌هاست ...» (ص ۷۰۵ همان منبع)

بر مبنای این سخن، محبت امری ذاتی است و رابطه‌ایست بین اشیا و منبع. تمام محبت‌ها حقیقه الحقایق یا ذات و حقیقت ازلی یعنی خداوند است.

بنا بر آنچه که ذکر شد، محبت همواره متوجه به خیر و جمال و حقیقت است و این هر سه را می‌توان به قول مینار «جنبه‌های سه‌گانه مطلق» نامید. (شناسایی و هستی، ص ۱۰۰) و در ذات حق یکی دانست که در عالم کثرت به صورت سه مفهوم مختلف جلوه می‌نمایند.

رابطه مفهومی میان محبت و موهبت از جمله مواردی است که مورد توجه عرفا قرار گرفته است و در این باره گفته‌اند: «بدان که بنای جمله احوال عالیه بر محبت است ... و از آن جهت که محبت محض موهبت است، جمله احوال را که مبنی بر آنند مواهب خوانند.» (ص ۷۰۱ همان منبع)

بنا بر این از خصوصیات محبت حقیقی بخشش و دهش است و این که بی‌دریغ و بدون چشمداشت است. شاعری در این باره چنین سروده:

عشق‌هایی کز بی‌رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

از جمله موارد دیگری که مورد توجه و تعمق عرفا قرار گرفته است، رابطه محبت با معرفت است و ایشان در این باره گفته‌اند: «محبت، ثمره معرفت است و هر که را معرفت به ذات بیشتر، محبت او کامل تر.» (ص ۷۰۵ همان منبع)

چنان که از قبل ذکر شد، محبت متوجه به زیبایی و خیر و حقیقت و در واقع حاصل مشاهده این هر سه که حقیقتاً یکی هستند، می‌باشد و معرفت حقیقی چیزی جز شناخت شهودی و بلاواسطه نیست و این مشاهده جمال است که محبت و عشق را پدیدار می‌نماید. در این باره بعضی از عرفا، محبت را بر دو گونه دانسته‌اند و گفته‌اند:

«... و آن بر دو گونه است؛ محبت عام، یعنی میل قلب به مطالعه جمال صفات و محبت خاص، اعلیٰ میل روح به مشاهده جمال ذات، محبت عام ماهی

است که از مطالع صفات جمالی روی نماید و محبت خاص آفتابی که از افق ذات برآید.

محبت عام، نوری که وجود آرایش دهد و محبت خاص اعنی میل روح است که وجود را پالایش دهد. در محبت عام «خذ ماصفا ودع ما کدر» در محبت خاص «لاتبتقی ولاندر». (ص ۷۰۱ همان منبع)

بنا بر این، نظریه عرفا محبت عام متوجه تجلی صفات حق است و به منزله ماه است و نوری که عالم هستی را آرایش می دهد و محبت خاص متوجه ذات است و به منزله آفتاب است و آتش و ناری که وجود را پالایش می دهد؛ چنان که آتش آلودگی ها را برطرف می نماید. رابطه مفهومی محبت با مفاهیم نور و نار در کتب مقدسه و در آثار مبارکه نیز مورد توجه قرار گرفته است.^(۳)

یکی از جلوه های محبت که اهل طریقت در باره مفهوم آن تعمق نموده اند «محبت نفس» است و در باره آن گفته اند:

«واین به ضرورت معلوم است که جمیع افراد و اشخاص بشری طالب بقای خود هستند و اهتمام همه در جذب منافع و دفع مضار به جهت ابقاء وجود است پس چون محبت (وجود) جبلی انسان است (محبت موجد وجود) که اصل وجود است و مظهر آن به طریق اولی ...» (ص ۷۰۵ همان منبع)

بنا بر تعبیر عرفا در باره حب نفس، چنان چه انسان نسبت به خود محبت حقیقی داشته باشد یعنی محبتی که متوجه به خیر است، این محبت می تواند او را به محبت موجد وجود یعنی محبت الهیه برساند چنان که در باره عرفان نفس بر طبق حدیث مشهور «من عرف نفسه فقد عرف ربه» این چنین است.^(۴)

آنچه که ذکر شد، کوتاه سخنی بود و تنها اشاره‌ای به آراء عرفای اسلامی در باره مفهوم محبت و در ارتباط با آنچه که در متن مقاله خواهد آمد و آمادگی ذهنی برای ورود به بحث اصلی، یعنی دیدگاه حضرت عبدالبهاء در باره این مفهوم بنیادین.

همچنان که ذکر شد، بیانات مبارکه آن حضرت در این باره پر شمار است، لذا مطالعه در باره همه آنها، نه میسر است و نه در حوصله این رساله و نه در حدّ توان نگارنده. بنا بر این، در این مقاله تنها به چند اثر از آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء اکتفا خواهد شد. به امید آن که در این قطرات، خاصیت آن بحر زخارا مشاهده نماییم.

با استفاضه از سایر بیانات مبارکه در این باره و با اشاره به آنچه که در این مقدمه ذکر شد، توضیحاتی در باره بیانات مذکور تقدیم می‌گردد.

محبت، در لوح تفسیر حدیث کنت کنز

لوح مشهور به کنت کنز، تفسیری است بر حدیث قدسی «کنت کنزاً مخفياً فاحببت أن أعرف فخلق الخلق لأعرف» که در پاسخ به سؤالات علی شوکت پاشا، یکی از مقامات اهل تصوف در باره این حدیث و به دستور حضرت بهاء الله توسط حضرت عبدالبهاء در بغداد و در ایام نوجوانی آن حضرت نازل گردیده است.

این لوح در مقدمه، شامل خطبه‌ای عربی «مشابه اکثر آثار حضرت بهاء الله» که در بر دارنده ثنای حق و تجلیل مقام رسول اکرم و ائمه است و در ضمن در بر دارنده چکیده مطالب مندرج در متن لوح می‌باشد. در ادامه، حضرت عبدالبهاء ضمن ذکر احترام‌آمیز نام مخاطب لوح و هم‌چنین اشاره به سؤال نام‌برده از مضامین حدیث مذکور، مفاهیم مندرج در این تفسیر را تحت چهار عنوان «کنز مخفی» «محبت» «خلقت» و «معرفت» تشریح و توضیح می‌فرماید. آن حضرت ضمن بیان آراء

مختلف عرفا در باره هر یک از این مفاهیم و تجزیه و تحلیل آنها، در پایان این لوح دیدگاه خویش را در باره مفهوم حدیث مذکور که در واقع دیدگاه امر مبارک است، بیان نموده و از این جهت افق پرشکوهی را در برابر دیدگان اهل عرفان می‌گشایند.

این چهار عنوان مأخوذ از خود حدیث است که می‌فرماید: «من گنج پنهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم، پس خلق نمودم خلق را برای این که مرا بشناسند.»^(۵)

شاید بتوان گفت که این لوح مبارک، اولین اثر منتشر شده از آن حضرت است و اولین جایگاهی است که حضرت عبدالبهاء در آن از اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین مفاهیم در باره محبت سخن می‌گویند و رابطه این مفهوم را با کنز مخفی و خلقت و معرفت بیان می‌نمایند و جنبه‌ای رازگونه و اسرارآمیز از مفهوم محبت را توصیف می‌فرمایند.

البته توضیح در باره این لوح (که خود به نظر نگارنده کنز مخفی است) مستلزم نگاشتن رسایل، بلکه کتب متعدد است و در این مقاله مختصر نمی‌گنجد. در این جا به توضیحی مختصر و اشاره‌ای در باره مراتب محبت بر مبنای مطالب مندرج در لوح مذکور بسنده می‌گردد.

حضرت عبدالبهاء در ابتدا، قبل از آن که به مراتب محبت پردازند، در باره اساس محبت یعنی در رتبه احدیت مطالبی را بیان می‌فرمایند و تأکید می‌نمایند که در رتبه احدیت، محبت عین ذات حق است؛ چون در این رتبه، هیچ تمایزی بین ذات و صفات و اسماء وجود ندارد. پس چون ذات حق غیرقابل شناخت و لایدرک است، بنا بر این شناخت این محبت هم غیرممکن است.

از طرفی آن حضرت بیان می‌نمایند که محبت در عوالم مختلف، تجلی محبتی است که در رتبه احدیت عین ذات حق است و این تجلی در مرایای مختلف و متعدد رخ می‌دهد و چون این آیینه‌ها بی‌شمارند، بنا بر این، مراتب محبت نیز بی‌شمارند. ایشان در این باره می‌فرمایند:

«... اگر چه در نزد این ذره فانی به نظری مراتب محبت بی‌حد و شمار است و به نظری در قمیص وحدت آشکار است...»

اما از طرفی آن حضرت می‌خواهند سر رشته‌ای از معرفت را در مورد این مفهوم اسرارآمیز به دست سائل و مخاطبین این لوح قرار دهند. لذا به فرموده خودشان «... اسرار حقایق و معارف را در جام منیر تشبیه و کأس رقیق تمثیل» بر تشنگان بادیه حیرت می‌نوشانند؛ لذا حضرت عبدالبهاء مطابق مشرب عرفا، تعریفی را در باره محبت بیان می‌فرمایند (که نظیر تعریفی است که در مقدمه این مقاله آمد) و آن بیان چنین است:

«باری بعضی از واقفین اسرار توحید در بیان حقیقت محبت بدین نغمه الهی و بدین رتبه صمدانی ترنی نموده‌اند که: محبت میلی حقیقی است به جمال خود جمعاً و تفصیلاً...»

بر مبنای این تعریف، هیکل مبارک محبت میل حقیقی است. میل به معنی گرایش و جاذبه و مغناطیس است و حضرت عبدالبهاء در همین لوح آن را به مغناطیس تعبیر نموده‌اند و در این باره می‌فرمایند:

«... چه که در هر عالمی از عوالم و مرتبه‌ای از مراتب، مغناطیس احدیه مشهود است که جذب حقایق کل شیء و کشش رقائق کینونات در قبضه اقتدار اوست و آن مغناطیس احدیه مقام محبت و خلّت است...»

بنا بر این، میل به معنی جاذبه و کشش و مغناطیس است و میل حقیقی مربوط به مقام احدیت، یعنی حقیقت الحقایق است و به جذب حقایق می‌پردازد.

آن حضرت در توضیح این تعریف در ادامه بیان می‌فرمایند که عرفا مراتب محبت را چهار رتبه دانسته‌اند و ایشان این مراتب را پنج مرتبه می‌دانند و در توضیح این مراتب می‌فرمایند:

«و آن محبت، روحانی و میل رحمانی؛ یا از مقام جمع به جمع بود و آن شهود جمال هویت است. جمال و کمال خود را به ذات خود، بدون توسط مجالی و مرایای کائنات ...»

یعنی آن که خداوند بدون هیچ واسطه‌ای جمال خویش را در ذات خویش مشاهده می‌نماید و به آن مهر می‌ورزد.

باید توجه داشت که در این جا، محبت متوجه به جمال و زیبایی است. اما از قبل گفتیم که در رتبه احدیت، یا کنز مخفی، صفات عین ذات و محبت هم عین ذات است. بنا بر این در این رتبه هیچ تمایزی بین محبت و زیبایی و جمال و سایر اسما و صفات، وجود ندارد. حضرت عبدالبهاء در این مقام، محبت را به شاهد «معشوق زیبارو» چنین تشبیه می‌فرمایند:

«و چون آن غیب هویه، بذاته لذاته تجلی فرمود و بنفسه لِنفسه ظهور نمود شاهد محبت که در سراق ذات احدیت پرده‌نشین گشته، جمال ظهور گشود و رخ بنمود.»

دومین رتبه‌ای که حضرت عبدالبهاء برای محبت قائلند، از مقام جمع است به تفصیل. یعنی خداوند در آئینه‌ها و مرایای مصقوله و مجالی قدسیه، جمال خویش را مشاهده می‌نماید و بدان مهر می‌ورزد. و سومین رتبه به فرموده مبارک، از مقام

تفصیل است به تفصیل. یعنی انسان، در آیینۀ مخلوقات و کائنات جلوه جمال ابهی را مشاهده می‌نماید و به آن عشق می‌ورزد. و چهارمین مرتبه از مقام تفصیل است به جمع، به فرمودۀ آن حضرت:

«آن مشاهده و محبت عاشقین و مجتذبین است. جمال آن ذات احدیت و معشوق حقیقت را کلاً منزّه از غبار تیره و سائل و وسائط و مبزا از کدورت مجالی و مرایا...»

بنا بر این، در این رتبه، عاشقین و مجتذبین، بدون هیچ‌گونه وسیله‌ای، و مبزا از تاریکی مجالی و مرایا، به صورت مستقیم، جمال الهی را مشاهده می‌نمایند. هم‌چنان که گفته شد، حضرت عبدالبهاء رتبه پنجمی را برای محبت قائل هستند و در باره آن چنین می‌فرمایند:

«اما رتبه پنجم از محبت، آن میل روحانی و محبت وجدانی عاشقان جمال احدیت است، به جمال خود در نفس خود. و این مقام و مرتبه محبت از جمع به جمع حکایت نماید...»

با توجه به آن چه که در مقدمه این مقاله، در رابطه با عقیده عرفا در باره «حب نفس» بیان شد، باید گفت که حضرت عبدالبهاء تصریح می‌فرمایند که این رتبه پنجمی که ذکر شد، در رتبه اولی اختصاص به انسان کامل، یعنی مظاهر الهیه دارد. ایشان در این باره چنین می‌فرمایند:

«باری، این مقام اعظم اکبر، در مرتبه اولیه مختص است به شمس حقیقت که از فجر طلوع نمودند...»

اما باید گفت که آن حضرت دیگران را از این مرتبه و مقام به کلی محروم نمی‌دانند و در این باره می‌فرماید:

«لکن تجلیات این مقام از این شمس لائحات (مظاهر الهیه) در مرایای حقایق سالکین و طالبین تجلی فرموده. چنانچه اگر مرآت قلوب از کدورات عالم کثرت و حدود ممتاز گردد تجلیات این مقام در او منطبق آید...»

بنا بر این به فرموده حضرت عبدالبهاء نفوس مقدسه نیز می‌توانند به واسطه مظاهر مقدسه و با استمداد از این شمس حقیقت از این مقام و مرتبه از مقامات محبت بهره و نصیبی داشته باشند و میزان این بهره و نصیب به میزان نزدیکی این نفوس به این مظاهر قدسیه دارد.

حضرت عبدالبهاء در قسمت‌های پایانی این لوح مبارک مقصد اصلی از هر یک از کلمات (کنز مخفی) و (محبت) و (خلقت) و (معرفت) را از دیدگاه امر مبارک بیان می‌نمایند و تشریح می‌فرمایند که در حقیقت کنز مخفی مقام مشیت اولیه است و محبت در واقع مرحله تجلی مشیت اولیه در عالم انسانی به صورت یکی از مظاهر مقدسه الهیه است و مرحله خلقت اظهار امر به عالم انسانی است و بالاخره مرحله معرفت ایمان مؤمنین به مظهر ظهور است. بنا بر این دیدگاه، مظاهر مقدسه در هر دوری مظاهر محبت الهیه و سرچشمه عشق و شیدایی و ضامن ارزش محبت می‌باشند و هر نوع محبتی تحت لوای عشق به مظهر ظهور، ارزش و اعتبار می‌یابد.

در باره رابطه مفهومی میان محبت با خلقت علاوه بر آن که محبت علت فاعلی و موجد عالم خلقت است، غایت آن هم هست، یعنی همه چیز به واسطه محبت به وجود آمده و همه چیز به خاطر محبت است و نگاه انسان به عالم خلقت علی‌الخصوص به عالم انسانی برای دیدن جلوه‌های خدا، یعنی آن یار پنهان در

عالم امکان و مهر ورزیدن به آن و محبت به اوست و در همه این مراتب، محبت ناظر از هر مقامی به مقام دیگر در جستجوی دیدار رخ دلدار و جمال ازلی است.

هم‌چنین، در باره رابطه مفهومی میان محبت و معرفت و کنز مخفی باید گفت بر مبنای مطالب مندرج در این لوح مبارک از طرفی آن گنج پنهان دوست دارد که شناخته شود و از طرف دیگر در مقام تفصیل بندگان الهی که در وادی عشق پا نهاده‌اند، دوست دارند که این کنز مخفی را بشناسند. بنا بر این در این جایگاه، محبت یعنی عشق به شناخته شدن و شناختن، بر شناسایی و معرفت سبقت می‌گیرد.

در پایان این بخش از مقاله به یاد بیاوریم که لوح تفسیر کنت کنز، در دوران بغداد نازل گردیده، یعنی بعد از آن که کنز مخفی یعنی مشیت اولیه به جمال قدم تعلق یافته بود و شاهد محبت در هیأت حوریّه در زندان سیاه‌چال رخ نموده بود، خلقت الهی به صورت آثار مبارکه نازله در طهران و سلیمانیه و بغداد جلوه‌گر گشته بود.

در پایان این لوح مبارک، حضرت عبدالبهاء به چنین برهه‌ای از زمان اشارت می‌نمایند و چنین می‌فرمایند:

« ... در این فصل ربیع الهی که اشجار جنان به اوراق و ریاحین حکمت مزین گشته و عندلیبان ریاض هویت به بدایع الحان بر افنان شجره طوبی در تغنی و ترقی و سلطان گل در انجمن بلبلان شیدا کشف نقاب و خرق حجاب فرموده،
 فطوبی للفائزین.»

هم‌چنان که از قبل ذکر شد، حضرت عبدالبهاء در لوح کنت کنز، جنبه‌های رازگونه و اسرارآمیز مربوط به عوالم الهی را در باره محبت توضیح و تشریح می‌فرمایند. اما در سایر آثار ایشان، آن حضرت بیشتر به تجلی محبت الهی در جهان امکان و عالم

بشری می‌پردازند. از جمله در لوح مبارکی که شرح و توضیح در باره آن در سطور آتی خواهد آمد.

لوح حضرت عبدالبهاء در باره محبت

لوحی که در این مقاله محور مطالعه قرار می‌گیرد، در (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۵۹) مندرج است. از آنجا که این لوح به صورت تمام در بر دارنده توضیحات آن حضرت در باره وجوه مختلف مفهوم محبت است، لذا آن را «لوح محبت» می‌نامیم.

مخاطب لوح مذکور چنانچه از قسمت پایانی لوح استنباط می‌شود، یکی از احبای ساکن ایالات متحده آمریکا بوده است و هرچند که به نام شناخته نیست، اما بر مبنای بیان مبارک در ابتدای لوح به صفت و نعمت و روحیات و حالات، یاری آشناست؛ به فرموده حضرت عبدالبهاء، او منجذب به نفحات الهی است و «فرط محبت» یعنی نهایت عشق را به حضرت موری الوری دارد و این همه از عریضه‌ای استنباط می‌شود که او به حضرت عبدالبهاء تقدیم داشته. ایشان در ابتدای این لوح، اشاره به مطلب بسیار مهمی می‌فرماید که مخاطب لوح در عریضه‌ای که به حضور مبارک تقدیم داشته، از آن یاد نموده و آن را بهترین سخن می‌نامند و می‌فرمایند: «تو در نامه‌ات نوشته‌ای که شما در آن سرزمین نیازمند دوستی و عشق و محبت و نزدیکی و الفت بین قلوب و ارواح هستید» و تأکید می‌فرمایند که: «این سخن، یعنی نیاز به عشق و محبت حق است و بعد از حق چیزی جز گمراهی نیست». (ترجمه)

اشاره آن حضرت به یکی از آیات شریفه قرآن کریم است که در مواضع مختلفه این کتاب آسمانی از جمله سوره یونس ذکر گردیده است. این ذکر «نیاز به محبت» گویی

که یکی از برجسته‌ترین خصائص مخاطب لوح است نیازی که شاید بسیاری از انسان‌ها آن را جزء احتیاجات حیاتی زندگی خود نمی‌شمارند. ایشان احتیاج به غذا و آب و خواب و پوشاک و مسکن و ارضاء شهوات را به خوبی درک می‌کنند، اما نیاز به محبت را که گل انسان به آن سرشته شده به کلی از یاد برده‌اند و این شاید از آن‌جاست که دیرپست محبت از دنیای ما رخت برپسته است و آنان مانند گرسنه‌ای می‌مانند که به واسطه آن که دیرپست غذا نخورده‌اند، لذا مزه آن را از یاد برده‌اند. باید گفت که بسیاری از مردم زمانه ما یعنی گرسنگان حقیقی، مزه موافد روحانی و لذیذترین آنها یعنی عشق را فراموش کرده‌اند و ذائقه ایشان دیگر آن را نمی‌طلبند. جمال مبارک در سخنی گلایه‌آمیز در این باره می‌فرماید: «آیا بر سر ذائقه اهل عالم چه آمده است» و در لوح مبارک احتراق از برودتی که اهل عالم را فرا گرفته، گلایه می‌نمایند و حرارت محبت الهیه را طلب می‌نمایند و در این باره می‌فرماید: «قد خذت البرودة كل البرية اين حرارة محبتك يا نار العالمين». شاید به همین خاطر است که حضرت عبدالبهاء انجذاب و اشتیاق و احتیاج شدید مخاطب اولیه لوح را به محبت، انگیزه و وسیله قرار می‌دهند برای نزول و صدور اثری بسیار پر معنا و عمیق در باره تجلیات گوناگون آن در عوالم و مراتب متفاوت وجود.

این لوح مبارک هر چند که کوتاه و به قول معروف دارای کمیت اندکی است، اما بسیار ژرف و عمیق است و می‌توان آن را لوحی بسیار فشرده نام نهاد که در آن معانی و مفاهیم پرشماری ذخیره شده است. در آثار حضرت عبدالبهاء آن‌چه که بیشتر ملاحظه می‌کنیم، آن است که آن حضرت در مقام مبین آیات الله، مسائل مشکله کتب مقدسه به خصوص آثار حضرت بهاء الله و حضرت ربّ اعلی را به نحوی روشن و واضح و ساده بیان نموده و رموز آنها را آشکار فرموده‌اند. اما در این لوح مبارک به دلیل فشرده‌گی و اختصار مطالب و عمق آنها مشاهده می‌کنیم آن‌چه که آن

حضرت در باره مفهوم محبت بیان فرموده‌اند خود نیاز به تبیین و گشودن رموز مودوعه در آن دارد و هم چنین احتیاج به بازگشتی به اصل کتب مقدسه و آثار مبارکه که آن حضرت به تبیین آنها پرداخته‌اند.

در یک نگاه کلی به این اثر دلنشین، هر چند که کوتاه است، اما چنان که ذکر شد، دارای مقدمه‌ای است که در آن انگیزه آن حضرت برای خلق این اثر بیان می‌گردد. متن آن شامل توضیحات حضرت عبدالبهاء در باره محبت و تجلیات آن در عوالم الهی و عالم انسانی و جهان مادی و هم چنین در جوامع انسانی است و آن چه که در این توضیحات جلب نظر می‌نماید، هماهنگی بنیادین آنها با یکدیگر است. آن حضرت در توضیحات در باره مفهوم محبت، تصویری چند وجهی را از آن به ما نشان می‌دهند و مجموعه این توصیفات که صفات خاص محبت را بیان می‌دارند، تعریفی از آن را تا حد درک ما فراهم می‌آورد. این لوح مبارک دارای مؤخره یا بخش نتیجه‌ای است که در آن هیکل مبارک رابطه انسان‌ها و جوامع انسانی را با محبت، و اهمیت نیاز عالم انسانی را به آن توضیح و تشریح می‌فرمایند و سرنوشت شکوهمند جوامعی را که در آنها محبت مستقر شده است و عاقبت اندوهبار و دهشتناک جوامعی را که فاقد محبت هستند، بیان می‌دارند و عاقبت وظیفه سنگینی را در جهت استقرار محبت در عالم انسانی برای اهل بهاء یعنی مخاطبین نهایی این لوح، معین و ابلاغ می‌دارند.

بیان شعرگونه حضرت عبدالبهاء در باره مفاهیم محبت در این لوح و غنای لسان عربی که این اثر بدان سروده شده، لباس فاخر و پر جلال و ردای دلربایی است که بر تن مفاهیم عمیق مندرج در این لوح مبارک و عروس معانی آن پوشانده شده که شایسته محبت و حضرت عشق است و دوختن این چنین ردا، تنها از عبدالبهاء بر می‌آید.

توصیفات حضرت عبدالبهاء در باره محبت

حضرت عبدالبهاء در این لوح، هیجده توصیف را در باره محبت بیان فرموده‌اند. در این جا لفظ توصیف را به کار می‌بریم، چرا که محبت هم مانند مفهومی چون وجود به تعریف منطقی در نمی‌آید، چرا که تعریف متوجه به ذات است و ذات محبت غیر قابل ادراک. چنان چه آن حضرت در لوح کنت کنز تشریح فرموده‌اند.

در سرآغاز توصیفات حضرت عبدالبهاء در باره محبت و شناخت مفاهیم آن، خطاب به مخاطب این لوح می‌فرمایند: «اعلم حقّ الیقین» و او را به شناخت یقینی مفهوم محبت، آن هم در مرتبه حقّ الیقین آن، توصیه و امر می‌فرمایند. بنا بر این، حضرتشان از ما می‌خواهند که از لحاظ شناختی، با مفهوم محبت، رابطه‌ای درونی و شهودی برقرار نماییم و به عالی‌ترین مدارج و معارج معرفت پرواز کنیم و مانند ماهی که در درون آب شناور است و به آن زنده است، ما هم در دریای محبت شناور شده و در آن غرق گردیم.

بعد از این مقدمه کوتاه در باره هر یک از توصیفات حضرت عبدالبهاء در باره محبت، مطالبی تقدیم می‌گردد.

محبت، سرّ بعث الهی و تجلی رحمانی

در اولین توصیف از توصیفات حضرت عبدالبهاء در باره محبت، آن حضرت در این باره می‌فرمایند: «ان المحبة سرّ البعث الالهی و المحبة هی التجلی الرحمانی» یعنی به درستی که محبت راز برانگیختن توسط خداوند است و محبت آشکار شدن رحمت پروردگار است.

حضرت عبدالبهاء در این توصیف، خود در باره محبت از بنیادی‌ترین مفهوم آن آغاز می‌کنند و ابتدا از مبدأ و منشأ آن سخن می‌گویند. به راستی محبت از کجا آغاز شده و منشأ آن چیست؟ آیا همان‌گونه که طرفداران نظریه اصالت انسان بیان می‌دارند، انسان خود این ارزش را بنیاد نهاده و تأسیس نموده است؟ یا آن که بنیادگذار و مؤسس آن دیگری است؟

بر مبنای تفکر دینی و بینش الهی که حضرت عبدالبهاء مثل اعلای آن هستند، مطابق آن چه که در حدیث کنت کنز آمده و چنانچه ذکر شد، خداوند نه تنها مؤسس محبت الهی است، خود پشوانه این ارزش و سرمایه همه محبت‌ها و شورها است و آن علت خلق ممکنات و سبب حیات روحانی و جسمانی مخلوقات است.

حضرت بهاء‌الله در لوحی خطاب به یکی از دوستان پارسی درباره (آتش نخستین) و رابطه آن با حرکت چنین می‌فرمایند:

«... سبب صعود (خفت) و علت خفت حرارت است. خداوند چنین قرار فرمود و سبب سکون، ثقل و گرانی و علت آن برودت است. خداوند چنین مقدر فرمود و چون حرارت را که پایه حرکت و صعود و سبب وصول به مقصود بود، اختیار نمود. لذا آتش حقیقی را به ید معنوی برافروخت و به عالم فرستاد تا آتش الهیه، کل را به حرارت محبت رحمانیه، به منزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید. این است سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد.»
(دریای دانش، ص ۵۹)

مطابق آن چه که حضرت عبدالبهاء در تفسیر کنت کنز مخفياً بیان فرموده‌اند و از قبل ذکر شد، خداوند در رتبه احدیت با جمال خویش نرد عشق باخته، یعنی جمال ازلی و کمال مطلق موجب محبت بوده است و محبت حرارت ایجاد نموده و

حرارت سبب حرکت صعودی و کمالی است، چرا که در حرارت که لزوم ذاتی نار است خاصیتی است که گرانی‌های اوساخ و تعلقات و حجبات را به واسطه سوختن آنها از میان برداشته و این تهی شدن از غیر خدا و سبک شدن از گرانی‌ها موجب حرکت صعودی و کمالی انسان به سوی معبود حقیقی و کوی دوست می‌گردد.

در بیانات مبارکه‌ای که زیارت گردید، رابطه محبت با جمال و زیبایی و حرارت و «بعث» یعنی حرکت صعودی و کمالی و مقصد این حرکت بیان شده است و در آثار عرفا نیز چنان که در مقدمه این مقاله اشاره شد، این روابط مفهومی ذکر گردیده‌اند و شعرا در این باره شعر سروده‌اند. از جمله حافظ در این باره سروده است:

درازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
در این جا باید به نکته‌ای اشاره گردد و آن این است که زیبایی و محبت در رتبه احدیت یعنی ذات حق، دو مفهوم همسان و همانند هستند که ما در عالم کثرت و در ذهن خود آنها را جدا نموده‌ایم و انتزاع کرده‌ایم. چنان که خداوند جمیل است و جمال را دوست دارد خداوند محبت محض هم هست. در این باره حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات خود چنین می‌فرماید:

«... هر کس با بندگان مهربان باشد، متابعت خدا نموده و هر شخص با بندگان نامهربان مخالفت خدا کرده، زیرا خداوند رحمت محض است، محبت صرف است و شیطان بغض محض است و عداوت صرف.» (خطابات، ج ۲، ص ۳۳)

در توصیف مذکور، در باره محبت حضرت عبدالبهاء به جنبه رازگونه آن اشاره می‌فرمایند و آن را سرّ بعث الهی می‌نامند. علاوه بر آن که محبت غیر قابل تعریف و حقیقت آن کما هو حقّه غیر قابل شناخت است. به فرموده مبارک در تفسیر کنت

کنز، خداوند که محبت صرف است، گنج پنهان است و رتبه احدیت که محبت در آن تأسیس شده، برای احدی قابل شناخت نیست.

در این جا بی مناسبت نیست که به این نکته اشاره گردد که سرآغاز دیانت بهائی همراه با جلوه جمال و زیبایی است. آن گاه که حوریه، که نماد جمال الهی است در سیاه چال طهران بر قلب منیر جمال قدم جل ذکره الاعظم ظاهر شد و این بار جلوه یار نه در میکده و بتخانه که شاعری از آن یاد نموده، بلکه در سیاه چال و در مکانی تاریک و متعفن و در میان قاتلان و قطاع الطریق ظاهر می گردد.

«یعنی همه جا نقش رخ یار توان دید»^(۶)

در همان توصیف در باره محبت، حضرت عبدالبهاء می فرماید: محبت تجلی رحمانی است، یعنی محبت، رحمت حق است که بر عالم خلق تجلی می کند. این رحمت به هر دو شکل خود، یعنی هم رحمت منبسطه و هم رحمت محدوده یا مقیده، به بندگان افاضه می گردد. نمونه منبسطه یا واسعه آن، آنست که حق در کلمات مکنونه فارسی به آن اشاره می نماید، آن جا که می فرماید:

«قبل از خروج از بطن ام دو چشمه شیر منیر برای تو مقرّر داشتم و چشم ها برای تو گماشتم و حب تو را در قلوب القا نمودم و به صرف جود، تو را در ظل رحمتم پروردم.»

ملاحظه می گردد که در این جا محبتی که به بندگان افاضه می گردد، بدون طلب و بی حد و حصر و به صرف جود است. اما می بینیم در جایی دیگر خداوند، محبت خود را مقید می نماید؛ آن جا که می فرماید: «احبینی لاحبک ان لم تحبّنی لم احبک ابدأ فاعرف یا عبد». (کلمات مکنونه عربی) دوستم بدار برای این که دوستت بدارم،

اگر دوستم نداری، هرگز دوستت نخواهم داشت پس آگاه باش ای بنده. ملاحظه می‌گردد که در این جا حق محبت خود را مقید و مشروط می‌نماید.^(۷)

محبت، فیض روحانی

در توصیفی دیگر در باره محبت حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «المحبة هی الفیض الروحانی» می‌توان این توصیف آن حضرت را در باره محبت، مترادف با همان تجلی رحمانی دانست. اما تأکید این وصف بر آنست که محبت کیفیتی روحانی است ولو آن که در عالم مادی تجلی نماید و چنان که خواهد آمد، با مفاهیمی مانند جاذبه و مغناطیس در عالم مادی شبیه و همسان گردد. کلمه فیض دلالت بر سرشماری و جوشش فراوان و فیضان این محبت دارد.

هم‌چنان که خواهیم دید، روح انسانی تجلی محبت الهی است در عالم انسان و بدین مناسبت فیض روحانی است. حضرت عبدالبهاء در آثار خود تأکید می‌فرماید که محبت، حقیقتی معقوله است و کائنی روحانی.

محبت، نور ملکوتی

در ادامه این لوح آن حضرت می‌فرماید: «المحبة هی النور الملکوتی» در کتب مقدسه و از جمله قرآن کریم، خداوند با وصف نور توصیف شده است. آن جا که در سوره نور ذکر گردیده: «الله نور السموات والارض» از طرفی از قبل گفته شد که بنا بر نص انجیل «خدا محبت است» و هم‌چنین در باره رابطه مفهومی نور و محبت از دیدگاه عرفا، در مقدمه این مقاله، مختصراً اشاره‌ای شد.

بنا بر آنچه که ذکر شد، محبت و نور در ذات احدیت یکی هستند و از نظر مفهوم، اتحاد دارند. در فلسفه اشراق خداوند نورالانوار و اول صادر از حق نور اول است. در دیانت بهائی هم چنان که شارع این آیین، جمال قدم و جمال مبارک، یعنی مظهر زیبایی است بهاء الله یعنی مظهر نور و روشنی و شکوه و عظمت حق هم هست.

در دیگر آثار حضرت عبدالبهاء نیز محبت به نور تعبیر گشته از جمله در بیانی در این باره می فرمایند:

«محبت، نور است در هر خانه بتابد و عداوت، ظلمت است در هر کاشانه لانه

نماید.» (خطابات، ج ۱، ص ۴۳)

نور، روشنگر و هدایت کننده است و در دل تاریکی ها، ما را راهنمایی می کند و در پرتو آن معرفت و شناسایی و علم حاصل می شود. در ادامه این مقاله، توضیحات حضرت عبدالبهاء در باره محبت و رابطه آن با هدایت و معرفت، مورد بررسی قرار می گیرد و این همه به خاطر آن است که محبت با نور اتحاد مفهومی دارد.

در این توصیف آن حضرت محبت را نور ملکوتی می نامند که البته نور مادی که از فوتون ها تشکیل شده و به فرموده حضرت عبدالبهاء از تموج ماده اثیری به وجود آمده، تجلی نور حقیقی در عالم مادی است.

محبت نفحات روح القدس در روح انسان

حضرت عبدالبهاء در توصیفی دیگر در باره محبت می فرمایند: «المحبة هي النفثات روح القدس في الروح الانسانی» بنا بر این، توصیف تجلی محبت الهی در عالم انسانی به واسطه نفحات و فیوضات روح القدس و یا به واسطه عالم امر تحقق یافته است و این همان نفعه ای است که بنا به تعبیر کتب مقدسه، در هنگامی که

خداوند گل آدم را سرشت، در او دمید و این همان روح است که بنا بر آن چه در ادامه خواهد آمد، محبت به روح حیات نیز تعبیر گشته است و در اثر این نفحه است که خداوند به واسطه عالم امر، محبت را که روح حیات است در جهان هستی و در بندگان خود به ودیعه نهاده است.

خداوند قبل از تولد انسان در این جهان نقش محبت خویش را در روح آدمی حک کرده است. سعدی در این باره می‌گوید:

همه عمر بردارم سراز این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی
در این باره سخنی است منسوب به افلاطون که مضمون آن این است:

«روح انسان در عالم مجردات قبل از تعلق به جسد، آن جمال الهی را بی‌سترو حجاب دیده است و در آن جا به او دل داده است و چون به این عالم می‌آید و تجلیات و نشانه‌های حق را در عالم ناسوت و یا به قول افلاطون عالم سایه‌ها می‌بیند به یاد او می‌افتد و غم هجران الهی به او دست می‌دهد.»

البته تعابیر عرفا و شعرا و حکما در این باره بسیار است که ذکر آنها از حوصله این مقاله خارج است.

بنا بر این، محبت امری فطری و ذاتی است که در اثر نفحات روح القدس در روح انسانی به ودیعه نهاده شده است.

محبت، سبب ظهور حق در عالم امکان

حضرت عبدالبهاء در این لوح مبارک در بیانی در باره محبت می‌فرماید: «المحبة هی السبب الظهور الحق فی العالم الامکان» یعنی محبت سبب و علت ظهور حق در عالم امکان است، هم‌چنان که از قبل ذکر شد. بر مبنای آنچه که در تفسیر کنت

کنز حضرت عبدالبهاء بر مبنای مشرب عرفا ذکر فرموده‌اند، این محبت ذات احدیت به جمال خویش بود که حرارت عشق را به وجود آورد و این حرارت موجب حرکت شد و عالم کثرت یا عالم امکان پدید آمد و خداوند در عالم امکان تجلی نمود.

این محبت و عشق معشوق حقیقی بود که سبب گردید جلوه‌های جمال خود را به اندازه رتبه و مقام هر یک از موجودات در آنها تجلی بخشیده و به آنان نشان دهد و هر یک از موجودات بتوانند به قدر و اندازه و استعداد خود از این جمال الهی لذت برند و در اثر این مشاهده حب حق را در خود جای دهند.

حضرت عبدالبهاء در بیانی در باره جلوه محبت الهی در عالم امکان چنین می‌فرمایند:

«... در عالم مادیات، هر چند محبت موجود، ولی محدود است. در عالم جسمانی وسائط و روابط محبت مشهود است و لکن وسائط مادی است محدود است حال آن‌که حقیقت محبت غیر محدود است چه طور می‌شود به وسائط محدوده حقیقت غیر محدوده به تمامها حاصل شود...» (خطابات، ج ۱، ص ۷۲)

بنا بر آن‌چه که ذکر شد، در حقیقت محبت هم علت و سبب جلوه جمال الهی در این عالم و هم غایت آن است.

محبت، روابط ضروریّه بین اشیاء

در قسمتی از این لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در باره محبت چنین می‌فرمایند: «المحبّة هی الرّوابط الصّوریه المبعثه من حقایق الاشیاء بالایجاد الهی» بر مبنای

این توصیف، محبت همان روابط ضروریه ما بین اشیاء است و از آن جا که این روابط ضروریّه است لذا از کائنات انفکاک نمی‌یابد. بنا براین، محبت خود ضرورت است. آن حضرت به تصریح می‌فرماید که این روابط ناشی از حقیقت و جوهر و ذات خود اشیاء است که چنین رابطه محبت آمیزی را بین خود سازمان می‌دهند ولی هیکل مبارک تأکید دارند روابط بین اشیاء که ناشی از حقیقت آنهاست در اصل ایجاد الهی است و به واسطه حقیقه الحقایق پدید آمده است. به یاد داشته باشیم که این توصیف در باره محبت از جانب حضرت عبدالبهاء در باره شریعت و طبیعت به معنای طبیعت کلیه یا اولیه هم که به فرموده حضرت بهاء الله در لوح حکما مظهر اسم الهی است هم شده است. باید گفت وحدت مفهومی محبت و شریعت و طبیعت از آن جاست که هر سه یکی یعنی مشیت اولیه هستند و محبت الهیه به واسطه مشیت اولیه که خود جلوه محبت حق در عالم امر است در عالم خلق به صورت روابط ضروریّه بین کائنات تجلی می‌یابد.

ناگفته نماند که محبت تنها به واسطه روابط ضروریّه می‌تواند به وجود آید و بدون آن نمی‌تواند تحقق پیدا کند چرا که بدون آن یعنی روابط ضروریّه هیچ اتحاد و انسجام و اتّفاقی نه در عالم مادی و نه در عالم انسانی نمی‌تواند به وجود آید.

محبت، وسیله رسیدن به سعادت کبری

در توصیفی دیگر در باره محبت و وجوه مختلفه مفاهیم آن، حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «... المحبّة هی وسیلة السّعادت الکبری فی العالم الرّوحانی و الجسمانی» یعنی محبت آن وسیله رسیدن به سعادت کبری در عالم روحانی و جسمانی است.

در فلسفه اخلاق، هر یک از حکما یکی از فضائل و ارزش‌ها را ارزش و فضیلت برتر و اصلی جهت وصول به سعادت معین نموده‌اند؛ مانند: علم، عدالت، اعتدال، شجاعت، لذت و محبت. از جمله این حکما ارسطو از قدما و اسپیتوزا از فلاسفه اخیر، دوستی و محبت را فضیلت اصلی برای رسیدن به سعادت دانسته‌اند. هر چند که ارسطو علم به معنای معرفت و شناخت را نیز فضیلت اصلی شمرده است.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه هر چند که ابتدا می‌فرمایند سعادت در علم است، اما در ادامه بیان می‌نمایند که علم در تقوا است و تقوا در انقطاع است و بعد می‌فرمایند: انقطاع عشق الهی آرد. ملاحظه می‌گردد که این علم و معرفت مقید به انقطاع و تقوا است و نهایتاً باید به عشق و محبت الهی منتهی گردد. یعنی در این بیان مبارک مقصد غایی، عشق است و بنا بر این سعادت مربوط و منوط به تحقق آن است؛ لذا به این مناسبت است که حضرت عبدالبهاء محبت را وسیله رسیدن به سعادت کبری می‌دانند. سعادت، بالاترین مرتبه‌ای است که هر موجودی در عالم روحانی و جسمانی و در رتبه خود می‌تواند و باید بدان دست یابد. بنا به بیان حضرت بهاء الله که از قبل در این مقاله آمد، محبت سبب حرارت و حرارت سبب خفت و سبکی و خفت و سبکی (بی‌آلایشی از اوساخ و گرانی‌ها) سبب صعود و حرکت کمالیه و تعالی. و تعالی یعنی حرکت هر موجودی برای رسیدن به سعادت حقیقی است.

بنا بر آن چه که به اختصار بیان شد، می‌توان تا حدودی رابطه مفهومی میان محبت و سعادت را دریافت.

محبت، نور هدایت

حضرت عبدالبهاء در قسمتی دیگر از این لوح مبارک در توصیف محبت می‌فرماید: «المحبة هی نور یهتدی به فی الغیاهب الظلمانی» یعنی محبت نوری است که به واسطه آن در دل تاریک‌ترین تاریکی‌ها هدایت می‌شوی.

این تعبیر محبت به نور، آن‌جا که آن را نور ملکوتی می‌نامند نیز تکرار شده است و در این‌جا حضرت عبدالبهاء بر جنبه هدایت‌بخش محبت تصریح می‌فرماید و این که در دل تاریکی‌های این عالم ناسوت بدون نور محبت نمی‌توان راه پیمود، چرا که بی‌آن، انسان گمراه می‌گردد. آن حضرت در مقدمه همین لوح تصریح می‌فرماید که محبت، حق است و «ما بعد الحق الا الضلال» یعنی بدون محبت چیزی جز گمراهی نیست.

در این‌جا بی‌مناسبت نیست که در باره نقش محبت در تربیت که در واقع هدایت است، اشاره‌ای گردد. حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات مبارکه چنین می‌فرماید:

«... و چون به کشتزاری مرور نمایی و ملاحظه کنی که زرع و نبات و گل و ریاحین پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان به تربیت دهقان کاملی انبات و ترتیب شده است و چون پریشان و بی‌ترتیب و متفرق مشاهده نمایی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم و گیاه تباه خودرویی است. پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت مرئی حقیقی است و تفرق و تشتت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی است...» (خطابات، ج ۱، ص ۳۷)

ملاحظه می‌گردد که آن حضرت الفت و التیام را که ثمره محبت است دلیل بر تربیت می‌دانند. نقش محبت در تربیت، یکی از موارد بنیادی و شاید بنیادی‌ترین آنهاست که باید در عالم بهائی در باره آن تحقیق گردد و این مختصر تنها اشاره‌ای

به این مسئله اساسی است. بن این قضیه را باید در آثار مبارکه جستجو و در باره آن تعمق کرد. آن جا که حضرت عبدالبهاء محبت را رحمت حق می داند و حضرت بهاء الله در لوح رحمت، رحمت واسعة را نشان از ربوبیت و پروردگاری یعنی تربیت و پرورش خداوند می داند.

نمی توان از این مطلب گذشت و اشاره ای به نقش هدایتگر و منحصر به فرد محبت در تبلیغ امرالله نکرد. حضرت عبدالبهاء در این باره در بیانات شفاهی خود خطاب به میرزا منیر نبیل زاده یکی از مبلغین امرالله مطلبی را بیان می فرماید که مضمون آن اینست:

«... بیا من لم تبلیغ را به تو بگویم؛ کسی را که می خواهی تبلیغ کنی باید دوستش بداری و چون دوستش داشتی او هم تو را دوست خواهد داشت آن وقت سخن تو در او تأثیر می کند...»

بی تردید مقصود حضرت عبدالبهاء از دوست داشتن و مهرورزیدن محبت خالصانه و بی شائبه و بدون تصنع است و بی شک ما اهل بهاء راهی جز محبت حقیقی به اهل عالم برای هدایت بشر در دل این تاریکی های جهان امروز نداریم.

محبت، رابطه بین حق و خلق در عالم وجدان

حضرت عبدالبهاء در قسمتی دیگر از توصیفات خود در باره محبت می فرماید: «المحبة هی الزابطة بین الحق والخلق فی العالم الوجدانی» یعنی محبت رابطه بین حق و خلق در عالم وجدان و در نیای ذهن و در ضمیر انسان است و این رابطه بر اساس محبت بنیان شده است. تصور کمال مطلق که در مبحث الوهیت در مفاوضات به آن اشاره شده و آن جا که دکارت در تأملات فلسفی خویش از خود به خدا می رسد و آن گاه که کانت معتقد می گردد که تصور خدا جزء ماتقدم ذهن

انسان و یکی از شروط عالیة شناسایی است، همه و همه نشان‌دهنده این مطلب است که خداوند با همه محبتش در ذهن و وجدان انسان حضور دارد.

حضرت عبدالبهاء در مناجاتی در این باره می‌فرماید: «از من به من مهربان‌تری و محبت بیشتر و بیشتر هر وقت یاد الطاف تو نمایم شادمان گردم و امیدوار شوم». همان‌گونه که از قبل گفته شد، سبقت محبت الهی مربوط به قبل از پا گذاشتن انسان به این عالم است. لذا، بنا بر این بیان مبارک محبت رابطه بین حق و خلق در عالم وجدان است و رابطه حقیقی با خدا چیزی جز محبت و براساس نیست.

محبت، سبب ترقی

در یکی دیگر از توصیفات حضرت موری‌الوری در باره محبت، آن حضرت می‌فرماید: «المحبة هی سبب الترقی لكل انسان نورانی» یعنی آن که محبت، سبب و علت ترقی و ارتقا و حرکت کمالیه برای هر انسان نورانی است. این بیان مبارک معطوف است به بیانی دیگر در باره محبت که از قبل آمد و آن در باره رابطه محبت با سعادت است و گفته شد بنا به فرموده حضرت عبدالبهاء، محبت سبب رسیدن به سعادت است و سعادت چیزی جز اوج و غایت ترقی انسان نیست و از آن جا که محبت نور است، ترقی در اثر محبت هم اختصاص به انسان نورانی دارد و ترقی در اثر محبت، انسان را همواره نورانی‌تر می‌نماید.

محبت، قانون اعظم

در قسمتی دیگر از این لوح مبارک در باره محبت، حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «المحبة هی الناموس الاعظم فی هذا الکورالعظیم الهی» یعنی محبت قانون اعظم

در این کور عظیم الهی و کور بهائی است. بر مبنای این بیان محبت قانون اساسی دیانت بهائی و ادیان دیگر در کوری است که مؤسس آن حضرت بهاء الله هستند.

از قبل بیان شد که طبیعت کلیه که قانون ازلی الهی در عالم امکان است و شریعت، که تعالیم و قوانین الهی در عالم انسان است و محبت، در آثار مبارکه تعریف یکسانی دارند و از بن و اساس یکی هستند.

در سلسله ارزش‌ها در اخلاق بهائی، محبت ارزش اساسی و همه ارزش‌ها طائف حول آن هستند.

حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات خود مکرراً تصریح می‌فرمایند:

«... ای طالبان حقیقت، ادیان الهیه به جهت محبت بین بشر نازل شده، به جهت الفت نازل شده، به جهت وحدت عالم انسانی نازل شد...» (خطابات، جلد ۲، ص ۸۶)

و یا این که می‌فرمایند:

«... دژندگی سزاوار حیوانات وحشیّه است، سزاوار انسان الفت و محبت است. خدا جمیع انبیاء را فرستاده که الفت و محبت را در بین قلوب اندازد...» (خطابات، ج ۲، ص ۸۶)

بنا بر این، دیانت خود هدف نیست، بلکه وسیله است و هدف وحدت و محبت است. به همین جهت است که حضرت بهاء الله می‌فرمایند: «اگر دین سبب اختلاف شود، بی‌دینی بهتر است» چرا که در این صورت دین با اصل خود به معارضه بر می‌خیزد.

محبت، نظام وحید بین جواهر افراد

حضرت عبدالبهاء در قسمتی دیگر از این لوح مبارک در توصیف محبت چنین می‌فرماید: «المحبة هی نظام الوحید بین الجواهر الفردية بالترکیب و التدبیر فی تحقق المادی» یعنی محبت، تنهاترین نظام بین جواهر فرد، جهت ترکیب آنها به جهت تحقق عالم مادی است که بر تدبیر استوار است.^(۸) این توصیف حضرت عبدالبهاء در باره محبت مکمل توصیف پیشین ایشان است که محبت را روابط ضروریّه بین حقایق اشیاء دانسته‌اند.

انواع نظام‌ها و سازمان‌ها و آرایش‌های درون اتم و مولکول و ترکیبات بین مولکولی را بنا بر این تعبیر هیکل مبارک می‌توان محبت نامید. پس محبت، نه تنها جاذبه بین اجزاء وجود، بلکه نظام قرار گرفتن آنها هم هست.^(۹) بحث روابط بین جوهرها و از جمله و به خصوص روح و جوهر ماده از زمان دکارت محور اصلی بحث‌های فلسفی بوده است و هر یک از فلاسفه سعی نموده‌اند به نحوی مسئله روابط بین جوهرها را حل کنند.

نظریه جوهر فرد، از فیلسوف معروف لایپ نیتس است؛ اما او اعتقاد داشت هر مونا (جوهر) دارای خواص و ذات و ماهیت معین و ثابت است. آنچه برای یک مونا اتفاق می‌افتد، ناشی از خصوصیات ذاتی خود است و نه از تأثیر هیچ موجود دیگر. (کلیات فلسفه، ص ۱۵۸) اما آنچه که حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرمایند، مؤید این مطلب است که موناها یا جوهرهای فرد در تأثیر و تأثر متقابل هستند و محبت، نظام این روابط و تأثیرات است. در مبحث طبیعت در مفاوضات حضرت عبدالبهاء اشاره ای به این نظام تحت عنوان «هندسه بالغه» و «ترتیب کامله» که به طبیعت اولیه و مشیت اولیه بر می‌گردد، می‌فرمایند و چنان که ذکر شد، طبیعت و محبت تعریف یکسانی را دارند.

محبت، قوه کلیه مغناطیسی بین سیارات

در بخشی از این لوح مبارک، حضرت عبدالبهاء تجلی دیگری از محبت را در عالم مادی توصیف نموده و در این باره می‌فرماید: «المحبة هی القوة الكلية المغناطیسیة بین هذه السیارات و النجوم الساطعة فی الالوج المتعالی» یعنی محبت همان قوه کلی و عمومی مغناطیسی (جاذبه عمومی) بین این سیارات و ستارگانی است که در بلندای آسمان روشن و درخشنده هستند.

در لوح تفسیر حدیث کنتُ کنز حضرت مولی‌الوری، محبت را به مغناطیس تعبیر می‌فرمایند و تصریح می‌نمایند که این مغناطیس در همه جای هستی و وجود، حضور دارد.

بر اساس تبیینات حضرت عبدالبهاء، منشأ جهان مادی، ماده واحده و یا ماده اثیری است که در اثر تموجات آن (که این تموجات بنا به تعبیر عرفانی در اثر حرارت محبت ایجاد شده) نور و حرارت و الکتریسیته و یا همان مغناطیس به وجود می‌آید. پس ملاحظه می‌گردد که مغناطیس در اثر تموج ماده اثیری به وجود آمده و تموج ماده اثیری در اثر حرارت محبت الهیه. بنا بر این، بر اساس این توصیف آن حضرت، محبت هم علت و پدید آورنده مغناطیس است و هم تجلی آن در این جهان یعنی آن که محبت در این جهان به صورت مغناطیس نمودار می‌شود.

باید گفت همان‌گونه که محبت نظام وحید بین جواهر فرد است، نظام وحید بین ستارگان و سیارات هم هست و در حقیقت محبت نظام افلاک است و این نظام به واسطه نیروهای جاذبه که همان محبت است، ایجاد و حفظ می‌شود.

محبت، سبب کشف اسرار

توصیف دیگری از حضرت عبدالبهاء در باره محبت که در ارتباط با معرفت است، بدین شرح می باشد:

«المحبة هي سبب انكشافات الاسرار المودوعة في الكون بفكر ثاقب غير متناهي» یعنی محبت سبب گشودن رازهای نهاده شده در هستی است، به فکر تیزبین و نافذ و بی انتها و نامحدود حاصل می شود. در مقدمه این مقاله، اشاره ای به نظر عرفا در باره رابطه محبت و معرفت شد که می گویند: «محبت، ثمره معرفت است» اما در این جا حضرت عبدالبهاء می فرمایند، این محبت است که سبب انکشاف اسرار (که به معرفت منتهی می گردد) می باشد ولی از آن جا که این محبت به واسطه فکر ثاقب غیر متناهی سبب کشف اسرار به ودیعه نهاده شده در عالم هستی می شود، بنا بر این باید بدانیم که این فکر ثاقب غیر متناهی چیست؟

از آن جا که عالم امکان که ما در آن قرار داریم عالم محدود است، لاجرم باید بپذیریم که این فکر غیر متناهی مربوط به عوالم الهی، یعنی عقل کل است که همان مشیت اولیه و همان محبت است. در حدیث کنت کنت، خداوند می فرماید: من گنج پنهانی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، بنا بر این، محبت یا عشق باعث شد که این گنج پنهان به اندازه قابلیت کائنات خود را بنمایاند و نشان دهد و معرفتی از وجود خویش را برای عالم امکان حاصل نماید. یعنی خدا چون دوست داشت که شناخته شود، معرفت و شناسایی مفهوم پیدا نمود.

از طرفی در عالم خلق و از نظر معرفت شناسی، عالی ترین مرحله شناخت و معرفت، ادراک مستقیم و یا شهود است. و معرفت شهودی نتیجه عشق است. از قبل اشاره شد که حضرت عبدالبهاء آن جا که می فرمایند سعادت در علم است، مقصود ایشان، علمی است که به عشق منتهی گردد. بنا بر این، هم چنان که در عوالم الهی

یعنی رتبه احدیت، محبت موجب آشکار شدن گنج پنهان شد، در عوالم انسانی هم کشف و شهود که نتیجه محبت و عشق است، موجب کشف اسرار گردید. بعضی از حکما کشف قوانین بزرگ را نتیجه لحظه روشنگری و یا اشراق می دانند و معتقدند که دانشمندان هم در هنگام و لحظه اکتشافات بزرگ علمی به کشف و شهود و یا ادراک مستقیم که فراتر از عقل منطقی و حسابگر است رسیده اند. به قول مولانا:

ای رستخیز ناگهان وی رحمت بی منتها ای آتش افروخته در بیشه اندیشه ها
از طرفی تلاش جان فرسای علما و دانشمندان جهت رسیدن به حقایق علمی
نمی تواند انگیزه ای جز عشق شدید به یافتن حقیقت داشته باشد، زیرا که عقل
منطقی نمی تواند چنین انگیزه و شوری را ایجاد نماید و نهایتاً هم این نگاه عاشقانه
آنها به جهان هستی است که به کشف حقایق بزرگ می انجامد.

در باره رابطه بین محبت و معرفت، باید گفت که این دو در اثر دیالوگ و گفتگویی
که با هم دارند، پیوسته یکدیگر را پر مایه تر می سازند، یعنی عشق به دانستن، به
معرفت منجر می گردد و شناخت بیشتر نسبت به حقیقت، شعله عشق را افزون
می کند.

در باره کلمه فیلسوف، گفته اند که در اصل، این کلمه یونانی بوده و از دو جزء
تشکیل شده، فیلا و سوفیا؛ که اولی به معنی دوستدار و دومی به مفهوم علم است؛
یعنی دوستدار علم. در این جا نیز می بینیم که دوستی بر علم سبقت گرفته؛ یعنی
عشق به دانستن است که فلسفه را به وجود آورده و باید گفت که در گذشته فلسفه،
مجموعه معارف و دانایی های بشر بوده است.

محبت، روح حیات

در توصیفی دیگر درباره محبت در این لوح مبارک حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «المحبة هي روح الحيات لجسم الكون المتباهي» یعنی محبت روح زندگانی است، برای جسمی که به آن متباهی و مفتخر است. در این توصیف، آن حضرت رابطه مفهومی ما بین محبت و روح و حیات را چنین بیان می فرمایند.

بر طبق آثار مبارکه الهی همه موجودات در مراتب مختلف وجود، دارای حیات هستند (کل شیء حی) و آنچه که این حیات را به وجود می آورد و استمرار می بخشد، روح است. حضرت عبدالبهاء در آثار خویش از جمله مفاوضات، برای مراتب مختلف وجود، یعنی جماد و گیاه و حیوان و انسان هم قائل به وجود روح گشته اند و برای اقسام روح، تعاریفی را بیان فرموده اند و به جهت حیات روحانی و ایمانی انسان هم قائل به وجود روح ایمانی شده اند. و البته این ارواح را مستمد به روح القدس دانسته اند. در قرآن کریم است که: «قل ان الروح من امر ربي» و حضرت عبدالبهاء در این باره می فرمایند: روح، فیض الهی است.

پس ملاحظه می کنیم که از سویی خدا محبت است و از جهتی دیگر روح فیض الهی است. بنا بر این میان مفهوم محبت و روح نسبت تساوی برقرار است و محبت روح حیات است.

در یکی از خطابات مبارکه آن حضرت رابطه بین ترکیب و الفت در بین عناصر و حیات را چنین بیان می فرمایند:

«پس هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیات است و اختلاف و تحلیل و تفریق سبب ممات». (خطابات، ج ۱، ص ۳۶)

ملاحظه می‌گردد که در بین کائنات، ترکیب آنها که در واقع الفت و محبت بین عناصر است، سبب موجودیت و حیات آنان است و عدم الفت بین عناصر باعث تحلیل و ممات.

در این لوح مبارک، بعد از آن که حضرت عبدالبهاء جلوه‌های محبت را در عالم ملکوت و ناسوت روشن می‌نمایند و رابطه این تجلیات را با حیات فردی و جهان مادی توضیح می‌دهند، آن‌گاه رابطه آن را با حیات اجتماعی انسان توصیف نموده و این رابطه را از دیدگاه جامعه‌شناختی تبیین می‌فرمایند.

محبت، سبب ایجاد تمدن

آن حضرت در این لوح مبارک در این باره می‌فرمایند: «المحبة هی سبب تمدن الامم فی هذه الحیات الفانی» یعنی محبت علت و سبب تمدن ملت‌ها در زندگانی این جهانی است. در رابطه با تأثیر و نقش محبت در شکل‌گیری تمدن‌ها باید گفت که این مراحل شکل‌گیری از تشکیل خانواده گرفته تا به وجود آمدن قبیله و قوم و ملیت و جامعه جهانی که هر یک را می‌توان مراحل از تکامل وحدت تلقی نمود، بیشتر از آن که تحت تأثیر منافع مشترک و نیازهای متقابل مادی باشد، تحت تأثیر محبت که در فطرت اصلی بشر نهفته بوده، می‌باشد.

حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات خود روابط اجتماعی را تحت پنج عنوان بیان می‌فرمایند:

۱. رابطه عائله؛ ۲. رابطه وطنی؛ ۳. رابطه جنسی؛ ۴. رابطه وحدت منافع؛ ۵. رابطه وحدت سیاسی

آن حضرت در ادامه این بیان و در ارتباط با منافع مادی و زائل شدن و دگرگون گردیدن این منافع و رابطه این منافع با روابط بین بشر چنین می فرماید:

«... روابط مادیه از برای الفت بشر کافی نیست، محتاج یک قوه دیگر است که آن جمیع بشر را به یکدیگر التیام دهد و مورث نهایت محبت شود و باید غیر محدود باشد شبهه ای نیست که این قوه روح القدس است ... این است اساس محبت حقیقی.» (خطابات، ج ۱، ص ۷۲)

آن حضرت تأکید می فرماید:

«در عالم مادیات، هر چند محبت موجود ولی محدود است. در عالم جسمانی وسائط و روابط محبت مشهود است ولیکن وسائط مادی محدود است و حال آن که حقیقت محبت غیر محدود است؛ چه طور می شود به وسائط محدوده، حقیقت غیر محدوده به تمامها حاصل شود...» (همان منبع)

آنچه که از این بیانات مبارکه مستفاد می گردد، آن است که تمدن در تمام مراحل رشد خود در اثر محبت به وجود می آید، اما نه محبت محدود به وسائط مادیه، بلکه در اثر محبت حقیقی که به واسطه قوه روح القدس حاصل می شود. نکته قابل تأمل این است که از سویی، محبت موجد تمدن است و از سویی دیگر، به وجود آمدن تمدن های حقیقی و ایجاد روابط روحانی مابین انسان ها خود موجد محبت و باعث رشد آن شده است. در واقع در این جا هم محبت، هم علت است و هم غایت.

محبت، ارزش برتر برای ملل ترقی خواه

در یکی دیگر از توصیفات حضرت عبدالبهاء در باره محبت و در ارتباط با حیات اجتماعی بشر، حضرت عبدالبهاء می فرماید: «المحبة هی الشرف الاعلی لکل شعب متعالی» یعنی محبت بالاترین شرف و منقبت و ارزش و فضیلت برای هر

ملت ترقی خواه است. اهمیت این بیان مبارک را از آن جا می توانیم دریابیم، آن گاه که بدانیم در جهان کنونی شاخصه های ترقی و پیشرفت برای ملت ها در نظر سردمداران و مدیران جهان، پیشرفت های این ملت ها در زمینه های اقتصاد و سیاست و علم و تکنولوژی و بهداشت و حقوق اجتماعی و ... است هر چند که حضرت عبدالبهاء ارزش هیچ یک از این ترقیات و پیشرفت ها را نفی نمی نمایند، ولی والاترین ارزش را برای هر ملت ترقی خواه، محبت می دانند. در واقع آن حضرت ملتی را رو به ترقی می دانند که در آن شاخصه محبت حقیقی رو به رشد باشد و همه آن فضیلت هایی را که نام بردیم، تحت لوای محبت باشند. به راستی آیا تاکنون شنیده ایم که دولتی یا حکومتی و یا نهادی بین المللی اعلام نموده باشد که فلان ملت رو به رشد است از آن جهت که محبت بین افراد ملت رو به تزاید بوده است؛ و رشد ملت ها را با شاخصه محبت مورد ارزیابی قرار دهند؟

در ادامه این لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در باره قومی که موفق گردد، محبت حقیقی را در میان خود برقرار سازد، می فرمایند: «اهل ملأ اعلی و فرشتگان آسمان و اهل ملکوت ابهی، آن قوم را صلا می دهند و تحیت و درود می فرستند ...» (ترجمه) از این بیان مبارک می توان اهمیت استقرار محبت در جوامع انسانی را به خوبی دریافت که چگونه این امر می تواند جالب تأییدات لانهای الهیه گردد.

آن گاه در ادامه، هیکل مبارک وضعیت وخیم و هولناک و اندوه بار قومی را ترسیم می فرمایند که قلوب مردم آن از محبت الهیه و سنوحات رحمانیه خالی است و تشریح می فرمایند که چگونه این گونه مردمان به پایین ترین رتبه های نابودی و هلاکت سقوط می کنند (چرا که آنان از روح حیات یعنی محبت محروم هستند) و در ادامه، در باره این مردم می فرمایند که ایشان در بیابان های گمراهی سرگردان می شوند (چرا که از نور هدایت، یعنی محبت محروم هستند) و سپس می فرمایند

که آنها در زمین پست زیانکاری و خسران و محرومیت قرار می‌گیرند و برای ایشان هیچ راه فراری و هیچ روزنه‌گیزی از این وضعیت وجود ندارد و آنها مانند حشراتی هستند که در پایین‌ترین طبقات زمین یعنی، زیر زمین زندگی می‌کنند. (چرا که ایشان از محبت که وسیله سعادت و ترقی و کمال است، محروم هستند) (ترجمه). پس عجب نیست که به اسفل درکات واصل گردند.

حضرت عبدالبهاء در این بیانات، عاقبت تحقیرآمیز جوامعی را تشریح می‌فرماید که در سلسله ارزش‌ها و نیازهای خود، محبت را در آخرین مرتبه قرار می‌دهند و لاجرم خود نیز در پایین‌ترین طبقات قرار می‌گیرند.

در قبال چنین وضعیت هولناکی که جوامع بشری فاقد محبت به آن دچار می‌شوند، حضرت عبدالبهاء به احبای خود چنین تعلیم می‌دهند که (ایشان باید مظاهر محبت باشند و چراغ‌های راهنمایی و هدایت در آفاق، در حالتی که خود به نور محبت و وفاق روشن هستند. آن حضرت تصریح می‌فرماید که بهترین درخشندگی همین درخشش به نور محبت است). (ترجمه) بنا بر این، اولین وظیفه‌ای را که هیکل مبارک برای اهل بهاء تعیین می‌فرماید، آن است که در وهله اول خود نمونه‌های محبت باشند تا درخشش محبت ایشان نور هدایت برای اهل عالم گردد.

از قبل ذکر شد که آن حضرت محبت را در تبلیغ امرالله عامل اصلی و برتر می‌دانند. در قسمت پایانی این لوح، حضرت عبدالبهاء برای مخاطب اولیه آن وظیفه‌ای را تعیین نموده و با بیانی محبت‌آمیز خطاب به او می‌فرماید: «ای عزیز من، برتوست که این لوح را طبع نمایی و در بین احبای آمریکا منتشر کنی.» (ترجمه) در واقع آن حضرت، احبای آمریکا را مخاطب قرار می‌دهند که بر مضامین آن در باره مفهوم محبت آگاه گردند و مقصد از این معرفت و آگاهی را چنین بیان می‌نمایند که: «تا

احبای آمریکا متحد و متفق شوند و یکدیگر را دوست بدارند و محبت را بین خود مستقر کنند و نه تنها یکدیگر، بلکه جمیع انسان‌ها را دوست بدارند و ارواح خود را فدای یکدیگر نمایند.» (ترجمه)

همه می‌دانیم که فدای روح و جان و حیات روحانی انسان بالاترین مرحلهٔ ایثار و گذشت اوست، هنگامی که آن را در برابر فدا کردن جسم و دستاوردهای مادی آدمی قرار می‌دهیم. حضرت عبدالبهاء از مخاطبین خود می‌خواهند که به خاطر محبت یکدیگر آمال و آرزوها و خواسته‌های روحانی و معنوی خویش را نیز فدای هم نمایند تا بدین وسیله نمونه‌ها و اسوه‌های محبت باشند و بتوانند از این راه آن را در بین جوامع بشری مستقر نمایند.

در ادامهٔ این لوح حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «این است راه بهاء، این است دین بهاء، و این است شریعت بهاء». در این بیان آن حضرت راه، که همان راه و سبیل محبت است را به ما نشان می‌دهند و تصریح می‌فرمایند که دین و شریعت بهائی جز محبت چیز دیگری نیست.

پایان بخش این اثر مبارک، بیان تکان‌دهنده و انذارکننده‌ای است، در بارهٔ کسانی که فاقد محبت هستند و در این باره می‌فرمایند: «و کسی که برای او نیست آن (یعنی محبت) نصیب و بهره‌ای از بهاء ندارد.» (ترجمه). بدین ترتیب دو بیان اخیر، میزان بهائی بودن را مشخص می‌نماید. میزانی که همواره باید هر یک از ما در محاسبهٔ نفس خویش مد نظر داشته باشیم؛ این که تا چه حد، سرشار از محبت خدا و بندگان او یعنی اهل عالم و در نتیجه تا چه حد بهائی هستیم.

محبت، در بعضی از خطابات حضرت عبدالبهاء

چنان که ذکر شد، علاوه بر دو لوحی که مضامین آنها در این مقاله مورد بررسی قرار گرفتند، در سایر آثار حضرت عبدالبهاء از جمله خطابات نیز، مطالبی درباره محبت و مفهوم آن ذکر شده است که به بعضی از آنها از قبل اشاره شد. به عنوان نمونه در یکی از خطابات، آن حضرت درباره محبت چنین می‌فرماید:

«هو الله، حقیقت الوهیت بر جمیع کائنات به محبت طلوع نموده، زیرا محبت، اعظم فیض الهی است. مصدر ایجاد محبت است، اگر محبت الهی نبود، هیچ کائناتی به ساحت وجود قدم نمی‌نهاد و از فیض الهی است که در جمیع کائنات محبت و الفت است.» (خطابات، ج ۲، ص ۲۵۵)

ملاحظه می‌گردد که در این خطابه، هیکل مبارک از بُن و ریشه قضیه سخن می‌گویند و محبت را وسیله‌ای جهت طلوع حقیقت الوهیت، اعظم فیض الهی و مصدر ایجاد توصیف می‌فرمایند و در ادامه همین خطابه می‌فرمایند:

«چون در کائنات ملاحظه کنیم، چه کلی و چه جزئی، جمیع را مرتبط به یکدیگر می‌بینیم و این ارتباط منبعث از صلح است و این صلح منبعث از این ارتباط.»

ملاحظه می‌گردد که حضرت عبدالبهاء صلح و یا محبت و ارتباط را لازم و ملزوم یکدیگر و در ارتباط متقابل می‌بینند، چرا که بدون رابطه، محبت به وجود نمی‌آید و بدون محبت هم رابطه برقرار نمی‌ماند؛ لذا باید گفت که استقرار محبت تنها در قالب رابطه محبت‌آمیز می‌تواند تحقق یابد و این همان مطلبی است که در چند توصیف از توصیفات آن حضرت درباره محبت در عالم جماد و نبات و حیوان از آن سخن می‌گویند و در عوالم مختلف از محبت تحت عناوین جاذبه و نامیه و

حساسه نام می‌برند و در ترقی مراتب، محبت را نیز در تعالی می‌بینند و در ادامه می‌فرمایند:

«... و چون به عالم انسان آید چون دارای استعداد فوق‌العاده است، این است که انوار محبت در عالم انسان روشن‌تر است و روز به روز بیشتر می‌شود و جاذبه محبت در عالم انسان به منزله روح است...»

در این بیان کوتاه حضرت عبدالبهاء به چند مفهوم مرتبط با مفهوم محبت یعنی نور و جاذبه و روح اشاره می‌فرمایند که در توصیفات آن حضرت در لوحی که مورد مطالعه قرار گرفت، ذکر گردیده‌اند.

در ادامه همین خطابه باز هم آن حضرت از مقصد اصلی ظهور مظاهر الهیه و نزول کتب آسمانی سخن می‌گویند و می‌فرمایند:

«... باری، جمیع مظاهر الهی به جهت محبت و الفت آمده‌اند، جمیع کتب آسمانی به جهت محبت و الفت نازل گشته، جمیع تعالیم سبحانی به جهت محبت و الفت بوده، لکن ما این حقیقت را فراموش کردیم، به تقلیدی گرویدیم و چون تقلید مختلف است، نزاع و جدال به میان آمد و آتش حرب و قتال شعله زد. پس بهتر آن است که رجوع به حقیقت کنیم، یعنی حقیقت تعالیم الهی را تحرزی نماییم و هیچ شبهه‌ای نیست که حقیقت تعالیم الهی یکی است و آن محبت است و ترک جنگ و جدال؛ حقیقت تعالیم الهی نور است و بغض و عداوت ظلمت؛ حقیقت تعالیم الهی حیات است و لکن دزدگی و خونخواری ممات...»

در این بیان باز هم هیکل مبارک مکرراً تأکید می‌فرمایند که هدف از ظهور مظاهر الهیه و نزول کتب مقدسه و تعالیم الهیه، استقرار محبت است و دو کلمه محبت و الفت را در کنار هم مکرراً تکرار می‌فرمایند؛ چرا که الفت، رابطه محبت‌آمیز است. و

چنان که ذکر شد، بدون رابطه، محبت نمی‌تواند صورت پذیرد. آن حضرت تصریح می‌فرماید که محبت، در صورت توجه به حقیقت می‌تواند تحقق یابد چرا که حقیقت یکی است و تعدد نمی‌پذیرد. بنا بر این، تحرّی حقیقت باعث ایجاد وحدت و محبت است.

پس، بنا بر آن چه که در مقدمه این مقاله ذکر شد، محبت متوجه به حقیقت است، هم‌چنان که در سایر بیانات حضرت عبدالبهاء که از قبل به آنها اشاره شد نیز این تعبیر به کار رفته است.

حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات مبارکه می‌فرماید: «حقیقت، نور ساطعه از تصادم افکار است» و گفتیم که محبت متوجه به حقیقت است. اما آن جا که نشان از برخورد و اختلاف به معنی منفی آن باشد، شاید جایی برای محبت وجود ندارد. آن حضرت در یکی از خطابات خویش به مطلبی اشاره می‌فرماید که بدون رابطه و بی‌مناسبت با این بحث نیست و در این باره چنین بیان می‌نماید که:

«اختلاف به دو قسم است؛ یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متباززه که یکدیگر را محو نمایند ... اما اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است، آن عین کمال و سبب ظهور موهبت ذوالجلال. ملاحظه نمایید، گل‌های حدائق هر چند مختلف‌التنوع و متفاوت‌اللون و مختلف‌الصّور و الأشکالند، ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش یابند، آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد و چون جهت جامعه که نفوذ کلمه الله است حاصل گردد، این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد ...» (خطابات، ج ۱، ص ۳۸ و ۳۹)

در این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء تصریح می‌فرمایند که چگونه به واسطه جهت جامعه و نفوذ کلمه‌الله می‌توان علی‌رغم اختلاف (از نوع تنوع) به اتحاد و محبت دست یافت؛ این مطلب از آن‌جا مهم است که محبت در جهانی باید استقرار یابد که مملو از گوناگونی و اختلاف و تنوع است. در این‌جا تنها با اتکا به کلمه‌الله می‌توان اتحاد و محبت را مستقر نمود و اختلاف را به ائتلاف تبدیل نمود. بنا بر این، اختلاف آن هم به معنای تنوع، نه تنها نمی‌تواند مانع از استقرار محبت باشد، بلکه تنوع، خود یکی از عوامل زیبایی است و محبت هم، هم‌چنان که ذکر شد، متوجه به زیبایی و جمال است.

رابطه محبت با سایر ارزش‌ها

بنا بر آنچه که در این مقاله آمد به خصوص با استناد به بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء، در سلسله ارزش‌های دیانت بهائی، محبت، اصلی‌ترین ارزش‌هاست و بر همه ارزش‌های دیگر که در عالم کثرت و از دیدگاه بشریت متفاوت به نظر می‌رسند از هر لحاظ تقدم دارد. ضمن این‌که محبت با دیگر فضائل مانند رحمت، موهبت، عدالت، شجاعت و صداقت، وحدت مفهومی دارد و در بردارنده همه این ارزش‌ها و فضیلت‌ها می‌باشد. بی‌تردید وقتی که می‌گوییم محبت، متوجه به زیبایی است و در ذات احدیت، همان زیبایی و جمال است، با زشتی نمی‌خواند و هنگامی که خود حقیقت است با دروغ نمی‌سازد و آن‌گاه که خیر است با شر سازگار نمی‌باشد و زمانی که محبت نظام وحید است، در مرتبه قدر که به فرموده حضرت بهاء‌الله در لوح رحمت، مرتبه عدل و عدالت است. با عدالت همراهی داشته و با ظلم می‌ستیزد و هنگامی که محبت، موهبت و رحمت است، هر چند که محبت از آن فیض می‌برد، اما به خاطر سودجویی، محبت نمی‌کند، او بی‌دریغ عشق می‌ورزد.

باید گفت که محبت و عشق، موجد شجاعت به معنای حقیقی آن است و عاشقان شجاعان هستند.

بنا بر این، محبتی که همراه با ترس و زبونی باشد، حقیقتی ندارد. محبت آن گاه که همراه با حبّ نفس حقیقی و نه خودخواهی و خودپسندی باشد، عزّت نفس و مناعت طبع به همراه می‌آورد، که یکی از ارزش‌های والاست. محبت بهجت می‌آفریند و شادی و سرور حقیقی می‌آورد و غم را زائل می‌نماید. هم‌چنین محبت فیض الهی و لذّت حقیقی را برای انسان به ارمغان می‌آورد.^(۱)

بی‌شکّ هنگامی که به نصّ انجیل، «خدا محبت است» و بنا به آثار الهی اوّل صادر از او یعنی مشیت (میل) است،^(۱۱) بنا بر این، محبت سرسلسله همه ارزش‌هایی است که ما در رتبه انسانی خود می‌شناسیم و از آن‌جا که خدا و مظهر امر او جمال اقدس ابهی، ضامن و پشتوانه همه ارزش‌ها و سرسلسله آنهاست، لذا ما باید ابتدا محبت خود را تقدیم او نماییم و محبت او را طلب کنیم و آن‌گاه از این طریق به عالم هستی، علی‌الخصوص عالم انسانی عشق بورزیم. حضرت بهاء‌الله در چهار وادی در این باره به نقل قول می‌فرمایند: «الحبّ شرف لم یکن فی قلب الخائف الزّاهب».

یادداشت‌ها:

۱. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تألیف دکتر سید جعفر سجادی، سال ۱۳۸۶، طهران، انتشارات طهوری، چاپ هشتم.
۲. این تعریف را به اختصار حضرت عبدالبهاء از قول عرفا در لوح تفسیر کنت کنز بیان فرموده‌اند.

۳. در آثار مبارکه از جمله دولوحی که در این مقاله مورد مطالعه قرار می‌گیرند، هم در باره نور و هم در باره نار محبت الله سخن به میان آمده است و خداوند که محبت است، در یکی از ادعیه مخصوص ایام هاء، نور و نار خوانده شده؛ «قل یا الهی و ناری و نوری ...» (ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۲۵)

۴. حضرت عبدالبهاء در لوح کنت کنز در رتبه پنجم از مراتب محبت چنین بیان می‌فرماید که رسیدن از خویشتن به خدا یعنی دیدن انوار جمال الهی در نفس خویش در رتبه اولی اختصاص به انسان کامل یعنی مظاهر الهیه دارد و نفوس مقدسه از طریق مظاهر الهیه پرتوی از این نور محبت را ادراک می‌کنند.

۵. در گادپاسزیای (که ترجمه آن قرن بدیع است) محل نزول این لوح بغداد ذکر شده است، با توجه به این که تبعید حضرت بهاء الله به همراه عائله مبارکه در دوران طفولیت حضرت عبدالبهاء یعنی حدود نه سالگی رخ داده و دوران بغداد هم حدود ده سال به طول انجامید، بنا بر این، نزول این لوح قبل از نوزده سالگی آن حضرت واقع شده است. دکتر معین افغانی و هم چنین دکتر نادر سعیدی در باره تفسیر کنت کنز مقالاتی نوشته‌اند که نگارنده از مطالب مندرج در این مقالات بسیار استفاده نموده است.

۶. این شعر از سروده‌های معروف شیخ بهایی است که در دیوان او مندرج است با این مطلع: «تا کی به تمنای وصال تو یگانه / اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه»

۷. در ترجمه حضرت ولی‌امرالله از کلمات مکنونه عربی به انگلیسی معنی این فراز چنین ذکر شده است که اگر دوستم نداشته باشی، دوستی و محبت من به تو نمی‌رسد. (مضمون) و در این حالت این خود انسان است که رحمت حق را محدود می‌کند.

۸. تأکید حضرت عبدالبهاء بر تدبیر در ترکیب کائنات از آن جهت است که این ترکیب و هم چنین نظام وحید آن چنان که مادیون می‌گویند تصادفی و یا الزامی نیست، بلکه ارادی است و ناشی از اراده الله.

۹. اساساً نظام عالم آفرینش بر اساس قوای جاذبه موجود در عالم استوار گردیده و چنانچه این قوا ضعف و شدت یابند، نظام هم به هم می‌ریزد و پریشان می‌شود و موجد این قوا محبت است.

۱۰. در لوح مبارک احتراق خداوند با اسماء «عشق العالمین» و «فرح العالمین» و «بهجت العالمین» یاد شده است. بنا بر این، ما بین عشق و فرح و بهجت وحدت مفهومی وجود دارد و محبت حقیقی موجد سرور و بهجت حقیقی است. (ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۶)
- در الواح مبارکه دیگر از جمله لوح انت الکافی خداوند به اسم بهاج خوانده شده، ضمن این که هم به اسم عاشق و هم محبوب و معشوق خوانده شده است.
۱۱. حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه در توضیح مراتب هفت گانه قوس نزول در باره مشیت اولیه بیان می فرمایند که مشیت میل بدون تصوّر اسباب است. رجوع شود به مقاله «مختصری درباره لوح رحمت» مندرج در دفتر دوازدهم سفینه عرفان.